Tarikh Islam dar Ayene-ye Pazhuhesh **2026, Vol. 23, No.1, p 23-42**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/tarikh.2025.5002342

20.1001.1.24234028.1405.23.1.2.6

A Comparative Study of the Three Battles of Imam Ali's Era in Relation to the Politics and Ideas of the First Three Caliphs

✍ **Seyed Mohsen Sharifi** / Assistant Professor of History, Department of Islamic Studies, University of Qom
mohsen.sharifi@qom.ac.ir

Shokrallah Khakrand / Associate Professor of History, Department of History, Shiraz University
khakrand@shirazu.ac.ir

Received: 2025/07/27 - **Accepted**: 2025/12/02

Abstract

This study examines the role of the intellectual and governmental legacy of the first caliphs in the emergence of the three battles of Imam Ali's era. The main hypothesis of this research is based on the idea that there are many similarities in thought and practice between the opponents in the three battles of Jamal (the Camel), Siffin, and Nahrawan and the first three caliphs, such that each of these three battles can be seen as a manifestation and outcome of the thoughts and conduct of the first three caliphs.

The Battle of the Camel, because of the breaking of allegiance, excessive demands, and the harsh and un-Islamic behavior of the people of Jamal toward Muslims, especially in the city of Basra, corresponds closely to the breaking of allegiance to Imam Ali by the first caliph. In the same way, Abu Bakr, out of excessive ambition, ignored the Ghadir pledge and took the seat of the caliphate at Saqifa, and in dealing with his opponents he went beyond the limits of violence and injustice. The behavior and thought of the Khawarij before and during the Battle of Nahrawan correspond closely to the ideas of the second caliph. Excessive violence, misunderstanding, subjective interpretation of religion, and excommunicating others are all seen in the conduct of the Khawarij and Umar. Moreover, the idealization of the second caliph's rule among the Khawarij indicates their influence from his ideas. The Battle of Siffin was also the result of Mu'awiya's and the Umayyad party's greed, a government founded on forgery and lies, and in rebellion and permissiveness they resembled the third caliph, since Uthman too acted in this manner in attaining and preserving the caliphate.

Keywords: comparative study, the three battles, Imam Ali's era, politics, ideas, the first three caliphs.

تاریخ اسلام در آینه پژوهش ـــــــــــــــسال بیست و سوم، شماره اول، پیاپی ۶۰، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۲۳ـ۴۲
https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0
doi 10.22034/tarikh.2025.5002342
dor 20.1001.1.24234028.1405.23.1.2.6

تطبیق جنگ‌های سه‌گانه دورهٔ امام علی﵇ بر سیاست و تفکرات سه خلیفهٔ نخست

✍ **سیدمحسن شریفی** / استادیار تاریخ، گروه معارف اسلامی دانشگاه قم mohsen.sharifi@qom.ac.ir
شکرالله خاکرند / دانشیار تاریخ، بخش تاریخ دانشگاه شیراز khakrand@shirazu.ac.ir
دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۵ – **پذیرش:** ۱۴۰۴/۰۹/۱۱

چکیده

بررسی نقش میراث فکری و حکومتی خلفای نخستین در بروز جنگ‌های سه‌گانهٔ دوره امام علی﵇ موضوع این تحقیق است. فرضیهٔ اصلی این تحقیق بر این مطلب استوار است که میان معارضان سه جنگ جمل، صفین و نهروان با سه خلیفهٔ نخست مشابهت‌های فکری و عملی بسیاری دیده می‌شود، به‌طوری‌که می‌توان هر یک از این سه جنگ را نمود و برون‌دادی از تفکرات و رفتارهای سه خلیفهٔ نخست دانست. جنگ جمل به خاطر بیعت‌شکنی و زیاده‌خواهی و رفتارهای خشن و غیراسلامی اهل جمل با مسلمانان، به‌ویژه در شهر بصره تطابق زیادی به بیعت‌شکنی خلیفهٔ اول با امیرمؤمنان علی﵇ دارد. چنان‌که ابوبکر نیز از سر زیاده‌خواهی بیعت غدیر را نادیده انگاشت و در سقیفه بر کرسی خلافت تکیه زد و در رفتار با مخالفان خود خشونت و بی‌عدالتی را از حد گذراند. رفتار و اندیشهٔ خوارج در پیش و حین جنگ نهروان بر تفکرات خلیفهٔ دوم انطباق زیادی دارد، خشونت افراطی، کج‌فهمی و برداشت سلیقه‌ای از دین و تکفیر دیگران در رفتارهای خوارج و عمر دیده می‌شود، افزون بر این ایدئال بودن حاکمیت خلیفهٔ دوم نزد خوارج نشان از تأثیرپذیری از تفکرات او دارد. جنگ صفین نیز از سر زیاده‌خواهی معاویه و حزب اموی بود که حکومتی بر پایهٔ جعل و دروغ بنیان نهاده بود و در سرکشی و اباحه‌گری همچون خلیفهٔ سوم بود که عثمان نیز در دستیابی به خلافت و حفظ آن همین‌گونه عمل کرد.

کلیدواژه‌ها: بررسی تطبیقی، جنگ‌های سه‌گانه، دوره امام علی﵇، سیاست، تفکرات، سه خلیفهٔ نخست.

مقدمه

در نظام اجتماعی که برخاسته از دیانت است، هرگونه خلل و نقصی که در بخش‌های نظام رخ دهد، می‌تواند نشانی از اختلال در دیانت یا نگرش نادرست به دین تفسیر شود. همچنین با توجه به رهیافت جامعه‌شناسی دینی، هیچ نظریه‌ای به‌اندازه عقب‌ماندگی فرهنگی سبب کج‌روی و انحراف نیست،[۱] با این توصیف دور از ذهن نیست که دگرگونی‌های پیش‌آمده در جامعهٔ اسلامی پس از عصر نبوی نیز به همین منوال باشد.

توضیح آنکه جامعهٔ عرب با بعثت رسول خداﷺ در مدتی کوتاه از بدترین و زشت‌ترین شیوه زندگی به متعالی‌ترین شیوه آن نزدیک شد[۲] و در همین زمان اندک، دگرگونی‌های فاحشی را تجربه کرد. به‌طوری‌که قوانین و احکام اسلامی بر این جامعه حاکم شد و باورهای دینی و اندیشهٔ شریعت جایگزین عقاید خرافی و نادرست جاهلی گردید. البته تمام آنچه مقصود آن حضرت بود محقق نشد؛ چراکه ماهیت تحولات اجتماعی به‌گونه‌ای است که زمان‌بر بوده و به‌طور طبیعی نیاز به زمان بیشتری داشت.

راهکار امامت برای حرکت امت در مسیری که رسول خداﷺ ترسیم کرده به همین جهت بود، اما چیزی نگذشت که پس از پیامبرﷺ و بر پا شدن خلافت جامعه از مسیر ترسیم‌شده در دورهٔ نبوی انحراف پیدا کرد. به‌گونه‌ای‌که این کجروی و دنیاخواهی بر تمامی زوایای زندگی مسلمانان و جامعهٔ اسلامی سایه افکند. جهاد، ایثار و ازخودگذشتگی و تحمل سختی‌های طاقت‌فرسا که پیش‌تر در جهت تقرب به خدا و کمال تفسیر می‌شد، اینک راهی برای دستیابی به غنیمت بیشتر و حتی بیرون راندن حریف از میدان رقابت به کار گرفته می‌شد.

پایهٔ تغییرات در ابتدا ظاهراً سیاسی و به خاطر بحث جانشینی رسول خداﷺ بود، اما در ادامه و پس از استقرار خلافت، تغییرات به عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی رسید و موجب تغییرات فاحش در جامعهٔ اسلامی گردید. به‌گونه‌ای‌که جامعهٔ اسلامی در عرصهٔ اجتماعی بیشترین تغییرات را تجربه کرد و جریان‌های فکری، و فرهنگی پدید آمد که پیش از این سابقه‌ای نداشت.[۳] بی‌شک نقش باورها و اعتقادات این گروه‌ها و جریان‌ها در اقدامات سیاسی تأثیر داشته و نوعی اختلاف نظری میان قرائت آنها از دین با قرائت دورهٔ نبوی وجود دارد. با این نگاه می‌بینیم عرصه‌های اجتماعی اسلام نیز از این جریان بی‌نصیب نماند.

دوران خلافت امام علی﵇ عرصه‌ای برای تقابل علنی و عریان میان تفکر امام با جریان‌های نوظهور و بدعت‌گونه دوران نخستین می‌باشد. جریانی که با اصول اساسی اسلام که در نظر امام بود، مغایرت جدی داشت.

---

۱. علی قائمی، آسیب‌ها و عوارض اجتماعی؛ ریشه‌یابی، پیشگیری، درمان، ص۱۷۷.

۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۶.

۳. محمدتقی مصباح یزدی، در پرتو ولایت، ص۹۵.

این جریان‌ها را محققان و اندیشمندان با عناوین مختلف همچون جریان واقعِ انحرافی و جریان واقعِ اصلاحی[۱] یا جریان تفرقه و فساد[۲] و همچنین جریان فرهنگ شیعی و جریان فرهنگ‌های غیرولایی[۳] یاد می‌کنند.

با این توضیح می‌توان سه جریان سیاسی ساختارشکن و ستیزه‌جوی این دوره شامل ناکثین، قاسطین و مارقین را برآمده از بینش و تفکر سه خلیفهٔ نخست دانست که هر یک با تکیه بر اندیشهٔ خود توانست در صف معارضان امام علی‌ؑ قرار گیرد، به‌طوری‌که سه جنگ جمل، صفین و نهروان تجلی افکار، اندیشه و رفتار سه خلیفهٔ نخست در جامعهٔ اسلامی دوره امام‌ؑ قلمداد شود. امام علی‌ؑ نیز از این حقیقت سهمگین پرده برداشته و وجود جنگ‌های دورهٔ خویش را وجود افکار و اندیشه‌های نادرست دانسته و می‌فرماید: «امروز با پیدایش زنگارها در دین، کژی‌ها و نفوذ شبهه‌ها در افکار، تفسیر و تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین کشانده شدیم.»[۴]

هدف از این پژوهش تلاشی برای بیان دقیق تأثیرگذاری اندیشه و رفتار خلفا بر جریان‌های ناهمسو با مکتب علوی می‌باشد. این پژوهش از گونهٔ تحقیقات تاریخی است که بر اساس سیره و تاریخ انجام می‌شود و به مسائل جریان‌شناسی و شناخت جامعه نیز نظر دارد. برای نیل به این مقصود نیاز به روش توصیفی همراه با تحلیل محتوایی متون می‌باشد.

۱. مبانی نظری

دکتر شریعتی که بیشتر یک جامعه‌شناس تاریخی است تا یک فیلسوف تاریخ،[۵] معتقد است که برای شناخت وقایع و جریانات تاریخی که ریشهٔ فکری و فرهنگی دارند، حتماً باید منشأ و ریشه‌های آن شناخته شود تا تحلیل درست از آن جریان به دست آید.[۶] جامعه‌شناس شهیر گی‌روشه نیز خصوصیات اصلی تغییر اجتماعی را تغییری کلی در سازمان اجتماعی به‌صورت استوار و مدام و در یک دوره زمانی برشمرده است.[۷] پس می‌توان گفت تغییرات اجتماعی اجتماعی شامل تبدیل و دگرگونی رخداده در یک زمان خاص و در یک جامعهٔ مشخص می‌باشد که باعث تغییر در اصول زندگی اجتماعی شده است.

---

۱. محمدرضا حکیمی، امام در عینیت جامعه، ص۱۶.
۲. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام؛ تاریخ خلفا، ص۳۳.
۳. شکرالله خاکرند، سیر تمدن اسلامی، ص۲۴۳.
۴. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۲.
۵. مجید کافی، جامعه‌شناسی تاریخی، ص۳۹۸.
۶. علی شریعتی، مجموعه آثار؛ بازشناسی هویت ایرانی اسلامی، ج۲۷، ص۶.
۷. گی‌روشه، تغییرات اجتماعی، ص۲۷-۳۰.

این عوامل مختلف در تحولات جامعه نقش دارند و چنان‌که جامعه‌شناسان معتقدند نارسایی‌های فرهنگی تأثیرات زیادی بر دگرگونی جامعه خواهند داشت[۱] و اگر بپذیریم جامعه و محیط در پرورش افراد نادرست نقش محیط و جامعه وقوع انحراف نیز اهمیت زیادی پیدا می‌کند.[۳] از دید جامعه‌شناسی دینی نیز تأثیرات عوامل فرهنگی در آسیب‌های اجتماعی عمیق‌تر می‌باشند.

با توجه به اینکه هر کنشی دارای مشخصه‌ها و نمودهایی می‌باشد و مشخصه‌های کنش نیز می‌تواند با تأثیرات و محرک‌های بیرونی یا درونی همراه باشد.[۴] شناخت جریان‌ها در بازشناسی تاریخ و بازسازی دورهٔ خاصی از آن نقش خواهد داشت. به‌طوری‌که شناسایی رفتارهای فرهنگی، اجتماعی و کشف رابطهٔ آنها با پشتوانه‌های ایدئولوژیکی‌شان در بستر زمان ممکن خواهد بود.[۵] در همین راستا نمودهای تاریخی جریان‌ها باید مورد بررسی قرار قرار گیرد؛ چراکه نمودها چگونگی تحقق یک کنش یا شرایطی است که کنش و ظهور در آن حاصل می‌شود.[۶] از سویی اندیشهٔ بشر تا زمانی که از ساحت ذهن به ساحت دل منتقل نشود و در کنش‌ها و واکنش‌های فردی و اجتماعی تجلی نیابد، به یک جریان اجتماعی و اثرگذار مبدل نمی‌شود.[۷] پس واضح است که حوادث و وقایع سیاسی سیاسی که توسط جریان‌ها صورت می‌گیرد مبتنی‌بر داشته‌های فکری و فرهنگی است که با پشتوانه‌ای ذهنی و اندیشه‌ای همراه خواهد بود و قطعاً چنین جریان‌هایی نمود و تأثیرگذاری بیشتری خواهند داشت.

با این بیان، برداشت صحیح از جامعهٔ اسلامی مقارن خلافت امام علی‌ؑ و ظهور جریان‌های معارض و مخالف در چنین جامعه‌ای نیازمند شناخت و درک درست از تأثیرپذیری آنان از تفکر و اندیشهٔ جامعهٔ اسلامی این عصر می‌باشد.

۲. طرح نظریه

در پژوهشی که بر اساس سنخ‌شناسی رفتار سیاسی مخالفان امام علی‌ؑ در دوران خلافت بر روی ۲۹۶ نفر از مخالفان صورت گرفته، مشخص شده است که بیشترین گروه مخالفان امام‌ؑ در دستهٔ مخالفت تداومی قرار داشته که از ابتدا با امام‌ؑ مخالف بودند.[۸] اگرچه این پژوهش با معیار رفتار سیاسی صورت گرفته، اما نتیجهٔ آن از این

---

۱. سیف‌الله سیف اللهی، جامعه‌شناسی اصول مبانی و مسائل اجتماعی، ص۲۲۴.
۲. مجید مساواتی، دیدگاه‌های جامعه‌شناسی درباره تغییرات اجتماعی، ص۱۷۶.
۳. داور شیخاوندی، آسیب‌شناسی اجتماعی، ص۲۴.
۴. محمدعابد جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص۷.
۵. جواد سلیمانی امیری، جریان‌شناسی فکری سیاسی صدر اسلام، ص۱۸.
۶. محمدعابد جابری، عقل سیاسی در اسلام، ص۷.
۷. جواد سلیمانی امیری، جریان‌شناسی فکری سیاسی صدر اسلام، ص۱۸.
۸. شهلا بختیاری و همکاران، «سنخ‌شناسی رفتار سیاسی مخالفان امام علی‌ؑ در دوره خلافت»، ص۲۲.

جهت مهم است که این افراد از همان ابتدا با شناختی که از امام﵇ داشتند، نظر مساعدی برای حکومت و خلافت آن حضرت نداشتند. با این توصیف، به نظر می‌رسد جریان‌های فکری و فرهنگی موجود در عصر خلافت امام علی﵇ را باید در پس حوادث سیاسی و درگیری‌های نظامی جست‌وجو کرد؛ چراکه هر جنگی در درون خود یک نبرد ایدئولوژیکی و فکری به همراه دارد. درواقع جریان‌های سیاسی و نظامی برآمده از تفکر درونی است که باید شناسایی شوند.

از سویی تأثیر رفتار حاکمان بر جامعه امری مسلم و اثبات‌شده است و هر یک از سه خلیفهٔ نخست نیز دارای تفکر و رفتاری خاص بودند که تأثیر آن در جامعهٔ اسلامی قابل رؤیت و اثبات‌شده است. با بررسی جنگ‌های سه‌گانه جمل، صفین و نهروان و رفتار ستیزه‌جویانه آنان در برابر امیرمؤمنان می‌توان مشابهت‌های زیادی از تفکرات سه خلیفهٔ نخست را در این مخالفان دید.

امام علی﵇ بارها این سخن را تکرار کرده بود که من مأمور به جنگ با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین شده‌ام: «امرت قتال الناکثین و القاسطین و المارقین.»[۱] شاید بتوان از این تعبیر امام﵇ استفاده کرد که آن حضرت در مواجهه با هر جریانی به فضای فکری و عقبهٔ آن جریان هم توجه داشته است.

بازخوانی تأثیر اندیشه‌ها و رفتار خلفای سه‌گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) بر ساختار خلافت و زمینه‌سازی جنگ می‌تواند دیدگاهی عمیق‌تر نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی در پدید آمدن جنگ‌های داخلی صدر اسلام ارائه دهد.

نظریهٔ این تحقیق بر این مطلب استوار است که میان معارضان سه جنگ جمل، صفین و نهروان با سه خلیفهٔ نخست مشابهت‌های فکری و عملی بسیاری دیده می‌شود، به‌طوری‌که می‌توان هر یک از این سه جنگ را نمود و برون‌دادی از تفکرات و رفتارهای سه خلیفهٔ نخست دانست. در ادامه به طرح تطبیق اندیشه و رفتار خلفای سه‌گانه با سه جنگ دوره خلافت امام علی﵇ توجه شده و تلاش می‌شود مشابهت‌های میان آنان کشف و ارائه شود.

۳. نقش خلافت در دگرگونی‌های پس از عصر رسالت

خلافت نخستین از دیدگاه تبارشناسی آمیزه‌ای از تنازع عصبیت‌ها و اراده‌های معطوف به قدرت است که در قالب تقابل‌های انصار و مهاجران در مدینه شکل گرفت.[۲] در این دوره مهم‌ترین سؤال این بود که خلیفه کیست و کار او چیست، درحالی‌که افراد جامعه هنوز در اعتقادات مربوط به امامت جامعه شدیداً متفاوت بودند.[۳]

---

۱. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ج۲، ص۶۷۹؛ احمد ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ج۲، ص۵۵۰.

۲. داود فیرحی، تاریخ تحول دولت در اسلام، ص۱۵۵.

۳. آن کاترین سواین فورد لمبتون، دولت و حکومت در اسلام، ص۵۷.

آنچه سبب شد در سقیفه ابوبکر به‌عنوان جانشین رسول خداﷺ انتخاب شود، معیارهای غیردینی همچون سن و قبیله بود. به همین جهت تمام تحولات منتهی به بیعت ابوبکر به‌عنوان خلیفهٔ پیامبر، نه عقیدهٔ اسلامی، بلکه منطق قبیله بود. انصار نیز در چارچوب منطق قبیله در جست‌وجوی امیری از خود بودند. صحابه رسول خداﷺ به اقتضای وجدان ناخودآگاه قبیله در وضعیتی قرار داشتند که در تصمیمات خود نصوص و احادیث برجامانده از پیامبرﷺ را بر مبنای قبیله و روابط قدرت مکنون در قبیله گزینش و تفسیر می‌کردند.[۱]

درباره نحوه انتخاب و شرایط خلیفه هیچ سخن روشن و محکمی از سوی کسی ابراز نشد و روایات جعلی برای اثبات حقانیت ابوبکر بعدها ساخته شد. آنچه در کتاب‌های فقهی و کلامی قرن سوم به این سو آمده حاصل دو تا سه قرن تجربه درباره خلافت است.[۲] آن‌گونه که مستشرقان نیز پی برده‌اند، کلمهٔ خلیفه و یا نهاد خلافت هیچ مبنای قرآنی ندارد، بلکه از کاربرد آن در امور دنیوی در آن زمان گرفته شده است.[۳]

منابع متفق هستند که یک روز پس از ماجرای سقیفه ابوبکر در مسجد بر منبر نشست و در خطبهٔ خود اذعان کرد: «درحالی‌که بهترین شما نیستم، بر شما ولایت یافتم.»[۴] اگرچه اهل‌سنت این سخن را بر فروتنی و تواضع ابوبکر حمل کرده‌اند، اما آنچنان‌که شیعیان نیز معتقدند، این سخنان اقراری به عدم صلاحیت او تلقی می‌شود. به‌ویژه که امام علی‌ؑ در خطبهٔ مشهور خود به شقشقیه که در آن عملکردهای دوران خلفا را نقد می‌کند و اصل خلافت هر یک از آنان را زیرسؤال می‌برد. درباره ابوبکر می‌فرماید: «به خدا سوگند! او (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد؛ درحالی‌که خوب می‌دانست من در گردش حکومت اسلامی، چون محور سنگ آسیابم.»[۵] امامؑ در این خطبه خلافت را به لباسی تشبیه کرده که ابوبکر با آگاهی از اینکه برازنده‌اش نیست آن را بر تن کرده است. اقرار ابوبکر نیز نشان‌دهنده نادرست بودن اقدام اوست.

شگفت اینکه ابوبکر در این خطابه به تبعیت خود از شیطان اعتراف کرده و می‌گوید: «و بدانید که مرا شیطانی است که گاه بر من چیره می‌شود و هر گاه دیدید که خشمگین هستم از من دوری کنید تا در ظاهر و باطن شما تأثیری نگذارم.»[۶] این سخنان که در نخستین خطابهٔ ابوبکر بیان شده و به‌صراحت تبعیت او از شیطان را به مسلمانان گوشزد می‌کند و امکان انحراف او از مسیر حقیقی اسلام را به حالت هشدار بیان می‌کند، حائز توجه است.

---

۱. شکرالله خاکرند، سیر تمدن اسلامی، ص۱۹۷.

۲. رسول جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت، ص۸۱ و ۸۹.

۳. آن کاترین سواین فورد لمبتون، دولت و حکومت در اسلام، ص۵۶.

۴ عبدالملک بن ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج۲، ص۶۶۱؛ احمد بن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۲۷.

۵. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۳.

۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج۳، ص۲۲۴؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۱۵۹.

به‌ویژه که در آیات قرآن کریم تصریح شده شیطان جز بر پیروان خود تسلط و غلبه‌ای ندارد[۱] و تنها بر کسانی مسلط می‌شود که شیطان را دوست بدارند.[۲] برخی معتقدند توجه ابوبکر به این آیهٔ قرآن «پیرامون هر پیامبری شیاطین از انس و جن هستند که با وی به دشمنی برمی‌خیزند: "وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورا"»،[۳] ابوبکر را از توجه به آیات دیگر بازداشته و او درصدد بوده که خود را در مرتبهٔ رسول خداﷺ قرار دهد،[۴] اما پذیرش این سخن بسیار دور از ذهن است، چون به نظر می‌رسد خلیفهٔ جدید تنها تنها درصدد توجیه اقدامات آینده خود بود. او تلاش می‌کرد نگاه مردم به خلافت نوپدید را به مسیری که دوست داشت سوق دهد. به‌این‌معنا که مردم نباید انتظار داشته باشند، خلیفهٔ رسول خداﷺ در تمام شئون و مراتب و اعمال همچون آن حضرت باشد. به‌ویژه که در نگاه جدید که بر اساس جایگاه خلافت ایجاد شده بود، لازم نبود خلیفه از تمام مسلمانان برتر باشد. ابوبکر در سخنان خود گفته بود که عمر قوی‌تر از من است و سالم مولای حذیفه از من باتقواتر می‌باشد.[۵] بااین‌حال عجیب است که اصرار داشت تا حکومت را خود در دست داشته باشد. منابع تاریخی درباره خلیفهٔ دوم نیز می‌نویسند: وقتی که عمر بن خطاب به خلافت رسید، به منبر رفت و در نخستین سخنرانی خود از تندخویی، بخل و ناتوانی خود سخن گفت.[۶]

با توجه به آنچه گفته شد، روشن شد که مردم نباید از خلافت و مسند جدیدی که در جامعهٔ اسلامی پدید آمده توقع والایی داشته باشند. به بیان دیگر، باید سطح توقع خود را از خلیفه کاهش دهند و او را با رسول خداﷺ قیاس نکنند. پذیرش این مطلب توسط جامعهٔ اسلامی سبب می‌شد خلیفهٔ مسلمانان در ادامه به خاطر انجام کارهای خشونت‌بار و یا برخی رفتارهای خلاف عرف اسلامی مورد نکوهش و ملامت قرار نگیرد.

تحول‌های خلافت از زمان ابوبکر تا عثمان، حلقه‌ای از نظم و بی‌نظمی را طی کرد و بی‌قراری‌های واپسین سال‌های خلافت عثمان، زاده همان نظم و سیاستی بود که در خلافت‌های پیشین طراحی و سویه‌سازی شده بود و البته نتیجهٔ منطقی آن سیاست‌ها نیز بود.[۷]

امام علیؑ نیز هشدار می‌دهد که این فتنه‌ها بیش از همه خاستگاه فکری و اندیشه‌ای دارند و از حقیقتی سهمگین پرده برداشته و وجود جنگ‌های دوره خویش را وجود افکار و اندیشه‌های نادرست دانسته و می‌فرماید:

---

۱. حجر: ۴۲.
۲. نحل: ۹۹.
۳. انعام: ۱۱۲.
۴. یوسف غلامی، پس از غروب، ص۲۱۳.
۵. عمرو بن بحر جاحظ، البیان و التبیین، ج۳، ص۱۰۳.
۶. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۰۸.
۷. داود فیرحی، دولت در اسلام، ص۱۸۸.

«امروز با پیدایش زنگارها در دین، کژی‌ها و نفوذ شبهه‌ها در افکار، تفسیر و تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین کشانده شدیم.»[۱] در این بیان امامؑ به صراحت مخالفت‌ها و جنگ‌های خونین دورهٔ خود را محصول کژاندیشی دینی و یا همان جریان‌های فکری نادرست دانسته است که در دورهٔ پس از پیامبرﷺ پدید آمده‌اند.

۴. تطبیق (تشابه) اندیشه و رفتار اهل جمل با خلیفهٔ اول

بازخوانی تأثیر اندیشه‌ها و رفتار ابوبکر بر ساختار خلافت و زمینه‌سازی جنگ جمل نیازمند بررسی و تطبیق تفکر اهل جمل با فکر خلیفهٔ اول می‌باشد. ازاین‌رو در این بخش تلاش می‌شود، شواهد الگوگیری اهل جمل از اندیشه و رفتار خلیفهٔ اول تبیین گردد.

رویداد جنگ جمل در سال ۳۶ هجری، یکی از مهم‌ترین منازعات سیاسی و نظامی در تاریخ اسلام است که به‌عنوان نخستین جنگ در دوران خلافت امام علیؑ توسط طلحه، زبیر و عایشه به راه انداخته شد و امامؑ از آنها با عنوان ناکثین یاد کرد.[۲]

ناکثین برایندی از تفکر خلیفهٔ اول و در پی تسلط بر قدرت و منصب خلافت بود که در حوزهٔ اندیشه نیز بر افکار ابوبکر توجه داشت. بررسی شواهد نشان می‌دهد که اهل جمل در رفتارها و استدلال‌های خود، به‌طور غیرمستقیم یا مستقیم از الگوهای عملی و فکری دوران خلافت ابوبکر الهام گرفته‌اند.

درواقع اولین مخالفان امام کسانی بودند که با هدف دستیابی به موفقیت‌های اجتماعی و حکومتی با امام بیعت کردند. آنان در زمانی که همه با حضرت علیؑ بیعت می‌کردند، خود نیز پیشگام در امر بیعت شدند. اگرچه بعدها اعلام کردند، این بیعت را بر اثر فشار و تحمیل انجام دادند،[۳] اما همگان می‌دانستند که این توجیهی است برای اقدامی که پیش‌تر انجام دادند. مانند ابوبکر که در غدیر خم در زمرهٔ نخستین بیعت‌کنندگان بود،[۴] اما در سقیفه برای دستیابی به خلافت تلاش کرد.

معارضان در جمل، به‌ویژه طلحه و زبیر ابتدا با امام علیؑ بیعت کردند، اما بعداً پیمان شکستند. در این مورد مشابهت بسیاری با رفتار ابوبکر داشتند؛ زیرا او نیز بر خلاف بیعت در غدیر و وصایت پیامبرﷺ درباره امامت حضرت علیؑ به مخالفت و بیعت‌شکنی پرداخته بود. از این جهت می‌توان گفت ناکثین نیز در رسیدن به خلافت سعی

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۲.
۲. نهج البلاغه، خطبه‌های ۲۲، ۱۶۹ و ۱۷۲.
۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج۴، ص۴۵۵.
۴. احمد بن حنبل، مسند احمد، ج۴، ص۲۸۱.

کردند، شیوهٔ ابوبکر را پیش بگیرند. آنان راهی را در پیش گرفتند که ابوبکر پیش از این پیموده بود، اگرچه در رسیدن به خلافت ناکام ماندند.

ابوبکر پس از رحلت پیامبرﷺ بدون مشورت با تمامی صحابه و تنها با موافقت یک گروه محدود در مدینه (اهل سقیفه) خلیفه شد. این امر با اعتراض جدی همراه بود، ولی طرف‌داران خلافت به‌عنوان یک ضرورت عملی و سیاسی این اقدام را توجیه کردند.[۱]

در جنگ جمل، عایشه همسر پیامبرﷺ در کنار طلحه و زبیر به‌عنوان صحابهٔ رسول خدا نقش محوری و رهبری داشتند، به‌طوری‌که عایشه به‌عنوان نماد مشروعیت‌بخشی به قیام علیه امام علی‌ؑ عمل کرد، مشابه نقشی که ابوبکر به‌عنوان نخستین خلیفه پس از پیامبرﷺ داشت و با کمک برخی صحابه توانست به قدرت برسد. معارضان جنگ جمل نیز به دنبال تبعیت از اقدام ابوبکر و یارانش بودند. در توضیح باید گفت که ابوبکر به‌عنوان صحابی نزدیک و پدر همسر پیامبر و عایشه به‌عنوان همسر پیامبر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند که به آنها اعتبار دینی و اجتماعی می‌داد. ازاین‌رو ابوبکر در سقیفه با تکیه بر سابقه و جایگاهش حمایت صحابه را به دست آورد و عایشه در جنگ جمل با استفاده از جایگاهش به‌عنوان ام‌المؤمنین توانست مورد توجه گروه‌های معارض قرار گیرد. آنها در مقاطع حساس تاریخی به دنبال تأثیرگذاری بر مسیر رهبری جامعهٔ اسلامی بودند. بدین‌گونه که ابوبکر با تلاش برای رسیدن به خلافت به دنبال تثبیت نظام سیاسی پس از پیامبرﷺ بود و عایشه با قیام علیه امام علی‌ؑ به دنبال تغییر خلافت به گمان خویش بود و تمام توان خود را به کار گرفت تا خلافت را به هم‌قبیله‌ای‌اش طلحه بن عبیدالله پسرعموی پدرش برگرداند.[۲] افزون بر این، عایشه و ابوبکر هر دو از خاستگاه خصلت‌های نفسانی حسادت به امام علی‌ؑ برخوردار بودند که در چگونگی مواجهه آنان با امام‌ؑ در مقاطع مختلف ظهور و بروز داشته است.[۳]

اهل جمل نیز بهانه‌هایی را برای اقدام خود مطرح می‌کردند، اما آنان در عمل به دنبال برکناری امام علی‌ؑ و تصاحب خلافت بودند، با این استدلال که عدم اصلاح وضعیت موجود، فتنه و فساد را در امت اسلامی افزایش می‌دهد که این رویکرد، شباهت بسیاری به ضرورت سیاسی طرح‌شده در دوران آغازین خلافت ابوبکر دارد و همراهی عایشه دختر ابوبکر می‌توانست توجیه‌گر اقدام آنان در این زمینه باشد که البته با شکست در جمل از رسیدن به هدف بازماند. به‌ویژه که می‌دانیم طلحه و زبیر از امام علی‌ؑ امارت کوفه و بصره را خواسته بودند و امام‌ؑ امارت این دو را همانند امارت معاویه می‌دانست و با همین جهت با خواسته آنان مخالفت کرد.[۴]

---

۱. عبدالحمید بن هبةالله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۵، ۲۸ و ۶۷.

۲. سیدمرتضی عسگری، أحادیث أم‌المؤمنین عایشه، ص۱۱۸.

۳. سیدمرتضی عسگری، عایشه در دوران امیرمؤمنان‌ؑ، ص ۱۴۷.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج۴، ص۴۳۸.

باید توجه داشت که با خلافت شخصی از ضعیف‌ترین قبائل قریش (ابوبکر) که با غلبه قدرت را به دست آورده بود، قبایل و افراد دیگری از قریش که خود را همانند ابوبکر می‌دانستند، قبایل خود را محق و سزاوار این مقام می‌پنداشتند. از طرفی اختلاف بر سر نامزدی خلافت در سقیفه نیز درستی این اندیشه را برای آنان ثابت کرده بود.[۱] این موارد برای اهل جمل، به‌ویژه طلحه و زبیر که سابقهٔ درخشانی در عهد نبوی داشتند و هر دو از قریش محسوب می‌شدند، این تلقی را ایجاد کرده بود که می‌توانند در قد و قامت خلافت ظاهر شوند و تلاش آنان برای رسیدن به این منصب نیز می‌تواند توجیه دینی داشته باشد، حتی اگر به‌ظاهر درست جلوه ندهد؛ زیرا آنان خود را محق مقام خلافت می‌دانستند، بی‌تردید حضور آنان در شورای خلافت عمر نیز در رسیدن به این باور مؤثر بوده است.

ابوبکر، در ابتدای خلافت در برخورد با اهل ردّه که توجیه دینی نیز داشت، به سخت‌ترین و شدیدترین شیوه دست زد. نامه تند و آتشین ابوبکر به آنان مبنی‌بر آنکه هر کس دعوت الهی را نپذیرد، فرستاده دستور دارد با او بجنگد و بر هر کس دست یافت، به بدترین شکل بکُشد و او را بسوزاند و زنان و کودکانش را به اسیری بگیرد، در تاریخ ثبت شده است.[۲] این دستورات خلیفه بارها توسط نیروهای اعزامی او به اجرا درآمد و خالد، مردان بنی‌سلیم را درون اصطبل‌هایی آتش زد. فجایع صورت‌گرفته در این جریان به قدری سخت و تکان‌دهنده بود که این عمل مورد اعتراض برخی از یاران دیرین ابوبکر همچون عمر واقع شد.[۳]

اهل جمل نیز با ایجاد شورش در بصره، به قتل، جنایت و ناآرام کردن شهر پرداختند. آنها ۶۰ نفر از نگهبانان بیت‌المال را سر بریدند، حاکم منصوب امام‌ؑ را در حد مرگ شکنجه کردند و حدود ۵۰۰ نفر از قبیلهٔ عبدالقیس را کشتند.[۴] اهل جمل در ابتدای ورود به بصره و پس از جنگ، مختصری با حاکم منصوب از سوی امام علی‌ؑ توافق کردند، صلحی میان آنان با حاکم بصره برقرار شود، اما شگفت آنکه آنان صلح را شکسته و وارد ارگ حکومتی شده و تمام بیت‌المال را تصرف کردند.[۵]

امام علی‌ؑ عامل اصلی پیمان‌شکنی سران جمل را در دنیاطلبی آنان دیده و در نکوهش جنگ‌افروزان جمل در *نهج البلاغه* می‌فرماید: «وَ اللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً وَ لَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نِصْفاً»؛ به خدا سوگند، که از انتساب هیچ منکری به من خودداری ننمودند و در رفتار میان من و خود رعایت انصاف نکردند.»[۶] از امام علی‌ؑ درباره ابوبکر و

---

۱. شکرالله خاکرند، سیر تمدن اسلامی، ص۲۰۸.
۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج۳، ص۲۵۱.
۳. خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفه، ص۵۱.
۴. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الجمل، ص۲۷۹.
۵. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج۲، ص۲۲۷.
۶. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۷.

ادعای خلافت او چنین نقلی را می‌بینیم: «وَاللهِ لَقَدْ تَقَمَّصها فُلان وَ اِنَّهُ لَیَعْلَمُ اَنَّ مَحَلّی مِنْها مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحا»؛ به خدا سوگند او [ابوبکر] پیراهن خلافت را بر تن کرد، درحالی‌که خوب می‌دانست موقعیت من در مسئلهٔ خلافت، همچون محور سنگ آسیاب است.»[۱] در هر دو نقل، امام﵇ مخالفان خود را کسانی می‌داند که با علم و اطلاع از جایگاه آن حضرت به انکار و مقابله با او پرداختند که همین مطلب نیز تبعیت اهل جمل از رفتار ابوبکر در مقابله با امام علی﵇ در مسئلهٔ خلافت را بازگو می‌کند.

۵. تطبیق (تشابه) تفکر و رفتار اهل صفین با خلیفهٔ سوم

بررسی تطبیقی تفکر و رفتار اهل صفین با خلیفهٔ سوم (عثمان بن عفان) نیازمند تحلیل زمینه‌های فکری، اجتماعی و سیاسی هر دو گروه است. اهل صفین عمدتاً شامل معاویه و سپاه و حامیانش در شام بودند که در برابر امام علی﵇ دست به شورش و سرکشی زده بودند. جنگ صفین توسط معاویه و حزب اموی آغاز گردید و امام﵇ با عنوان قاسطین از آنها یاد کرد.[۲]

عثمان پس از قتل خلیفهٔ دوم طی فرایندی به خلافت رسید، او با توجه به دلایل و علایق شخصی که مبتنی‌بر پیوند قبیلگی بود، ترجیح داد خلافت را با کمک خویشاوندان خود از خاندان اموی پیش ببرد. خلیفهٔ سوم بدون اینکه دغدغه‌ای نسبت به اصلاح امور فکری، فرهنگی و هدایتی مردم جامعهٔ اسلامی داشته باشد، خود نیز به زندگی تجملی و اشرافی روی آورد. به‌کارگیری و جایگاه دادن به افرادی که پیشینه و رفتار قبلی درستی نداشتند.[۳] آنچنان نابسامانی در جامعه ایجاد کرد که هرگونه رفتار غیردینی و خشونت سیاسی در این دوره توجیه‌پذیر به نظر می‌رسید؛ چراکه حاکمان نالایق عمدتاً اموی، صلاحیت ادارهٔ جامعه را نداشتند.

سیاست عثمان در به‌کارگیری بنی‌امیه در ادارهٔ امور کشور، نشانگر ظهور گونه‌ای سلطنت موروثی در صحنهٔ خلافت اسلامی بود. شیوه خلیفهٔ سوم باعث شد تا جامعهٔ اسلامی با گذر زمان دستخوش آسیب‌های بسیاری شده و از جایگاه دینی خود خارج و به بازیچه‌ای در دست خلیفه و خاندان اموی او مبدل شود. به‌گونه‌ای‌که برخی از مسلمانان پس از طی مدتی، تاب تحمل بدعت‌های خلیفهٔ سوم را نیاورده و بر او شوریده و او را از پای درآوردند. کشتن عثمان نشان از عدم اعتقاد مردم به قدسی بودن خلافت بود.

ظاهراً رفتارهای هنجارشکن و خلاف شریعت عثمان بسیار بوده، به‌طوری‌که طبری مورخ وقتی به علل مخالفت مسلمانان بر ضد عثمان می‌رسد، سعی بر پرده‌پوشی نموده و تصریح می‌کند که در این‌باره مطالبی گفته شده که من از

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌های ۱۹۲ و ۲۳۸.

۳. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج۲، ص۳۳۸.

نقل آنها اکراه دارم و یاد کردن آنها را خوش ندارم.[۱] فهم این مطلب چندان مشکل نیست که نقل تمامی آنچه صحابه درباره عثمان گفته‌اند و بیان مواردی که معترضان به عثمان گوشزد می‌کردند، خوشایند اهل‌سنت نباشد.

از طرفی باید توجه داشت که عثمان غرور زیادی داشت، به‌طوری‌که کمتر نمونه‌ای از مشورت‌خواهی و یا استفاده از نصایح خیرخواهانه او از امام علی﵇ در تاریخ می‌توان یافت. این مطلب به‌این‌معنا نیست که عثمان خود را نیازمند مشورت و نظرخواهی از امام نمی‌دانست، بلکه حقیقت این است که عناد و دشمنی دیرینهٔ خاندان عثمان (امویان) نسبت به بنی‌هاشم در این عدم همگرایی نقش زیادی داشت. به‌ویژه که عثمان برای کسب خلافت با امام﵇ رقابت کرده بود و درست با کنار زدن امام علی﵇ به خلافت رسیده بود. پس به‌طور طبیعی تمایل زیادی نداشت تا از رقیب خود نظرخواهی نماید و حتی به آن حضرت اعتراض می‌کرد: «تو بسیار با ما مخالفت می‌کنی؛ انک لکثیر الخلاف علینا.»[۲] موارد متعددی از این‌گونه سخن گفتن عثمان در برابر امام﵇ دیده می‌شود.[۳] به خاطر همین خطاها و بدعت‌های متعدد عثمان است که بنا بر برخی گزارش‌ها، امام علی﵇ در برخی موارد عثمان را حمال الخطایا (بر دوش کشنده خطایا) خوانده است.[۴]

در آن سو، اهل صفین نیز تمرکز بر اندیشه و رفتار خلیفهٔ سوم داشتند و در ورای نبرد صفین اندیشه و تفکر اموی و عثمانی نهفته بود. قاسطین پیوندی عمیق با تفکر تغلّب و چیره‌گی به هر قیمتی دارند. به‌طوری‌که هیچ‌گاه حاضر نشدند، با دست کشیدن از این تفکر به امام علی﵇ و حکومت او نزدیک شوند. این ویژگی‌ها را به همین صورت در شخصیت خلیفهٔ سوم، عثمان بن عفان نیز می‌توان دید. او در شرایط شورای خلافت عمر نشان داد به‌هیچ‌وجه حاضر نیست اندیشهٔ خود مبنی‌بر دستیابی به خلافت را پنهان نماید. او که بیشترین شانس را برای تصدی مقام خلافت در این شورا داشت، شرط عبدالرحمن بن عوف مبنی‌بر وفاداری به سیرهٔ شیخین را پذیرفت و بعدها نشان داد اعتقاد چندانی به این شرط نداشته و مقصود تنها کسب کرسی خلافت بوده است. از منظر امام علی﵇ ویژگی خاص عثمان استبداد و خودسری بود: «أَمْرَهُ اسْتَأْثَرَ فَأَسَاءَ الْأَثَرَةَ»،[۵] که این ویژگی در حزب اموی و به‌خصوص معاویه کاملاً مشهود است.

افزون بر این، در جدال میان مردم اهالی عراق و شامیان، اهالی عراق مطمئن بودند که معاویه درصدد کسب مقام خلافت است و برای تحقق آن دست به کار خواهد شد.[۶] این مورد شباهت زیادی به عملکرد عثمان برای رسیدن به خلافت در شورای عمر داشت.

---

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج۴، ص۳۵۶.
۲. احمد بن حنبل، مسند احمد، ج۱، ص۱۰۰.
۳. سیدجعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة الإمام علی، ج۱۶، ص۸۲.
۴. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ج۱، ص۴۰.
۵. نهج البلاغه، خطبهٔ ۳۰.
۶. شکرالله خاکرند، سیر تمدن اسلامی، ص۳۰۸.

معاویه در صفین از پایگاه قبیله‌ای بنی‌امیه بهره برد، همان‌گونه که عثمان در دوران خلافتش، مناصب کلیدی را به خویشاوندان خود سپرده بود. هر دو با ایجاد شبکه‌های قدرت قبیله‌ای، به تضعیف وحدت اسلامی دامن زدند.

خلافت اموی به‌خصوص شیوه به قدرت رسیدن معاویه بنیانگذار آن نماد تحولی بزرگ در جامعهٔ اسلامی بود. به‌همین‌جهت، امام علی﵇، بنی‌امیه را هولناک‌ترین فتنه‌ها معرفی می‌کند[۱] و در خطبه‌های متعدد[۲] خطر حاکمیت آتی امویان را پیش‌بینی و پیش‌گویی می‌کند.

رفتار عثمان در دورهٔ خلافتش با سیاست‌ها و رویکردهای اهل صفین تشابهات متعددی دارد. این تشابهات عمدتاً ریشه در قبیله‌گرایی اموی، سیاست‌های اقتصادی ناعادلانه، و تضعیف وحدت امت اسلامی دارد. اهل صفین عمدتاً از امویان و قبایل شام تشکیل شده بودند که پایهٔ قدرتشان در دورهٔ عثمان تقویت شده بود. تقویت قبیله‌گرایی و میدان‌داری امویان، سیاست تبذیر و سوءاستفاده از بیت‌المال، تقابل غیرمستقیم یا زمینه‌سازی برای مخالفت با اهل‌بیت، سرکوب منتقدان و حفظ قدرت با زور، انحراف از سیرهٔ نبوی را باید تشابه میان اندیشه و رفتار خلیفهٔ سوم با اهل صفین دانست.

۶. تطبیق (تشابه) تفکر و رفتار اهل نهروان با خلیفهٔ دوم

تطبیق تفکر و رفتار اهل نهروان (خوارج اولیه) با خلیفهٔ دوم نیازمند بررسی تشابه در اندیشه، روش و اهداف آنهاست. پس از مرگ ابوبکر و با وصیت مستقیم او، عمر بن خطاب که فردی خشمگین، تندخو و تعصبی بود،[۳] به خلافت رسید. شخصیت روحی خلیفهٔ دوم که در کار فکری و سیاسی و اجرایی او نیز تأثیر شدیدی داشت، شخصیتی تندمزاج و از نظر فکری افراطی بود.[۴] امام علی﵇ در خطبهٔ مشهور به شقشقیه این چهرهٔ خلیفهٔ دوم را به‌عنوان یک فرد خشن و بی‌منطق زیرسؤال برده و می‌فرماید: «سرانجام اوّلی حکومت را به راهی درآورد، و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه‌ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش‌طلبی بود.»[۵]

بنا بر نقل گزارش‌های تاریخی، خلیفهٔ دوم بسیار تندخو و نامهربان بود و پیوسته عبوس و ترش‌رو بود و باورش این بود که این تندخویی‌ها فضیلت است و خلاف آن نقص و عیب است.[۶] خشونت و تندخویی او آن‌قدر معروف بود که

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۳ و ۹۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌های ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۳ و ۸۳.

۳. عبدالحمید بن هبةالله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۱۸۳.

۴. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام؛ تاریخ خلفا، ص۷۰.

۵. نهج البلاغه، خطبهٔ ۳.

۶. عبدالحمید بن هبةالله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۶، ص۳۲۷.

وقتی از سوی ابوبکر به خلافت منصوب شد، مورد اعتراض مردم قرار گرفت و برخی از صحابه، همچون طلحه به دلیل خلق تند عمر به ابوبکر اعتراض کرد که چرا وی را بر آنان می‌گمارد.[۱]

این سختگیری با دیگران هیچ‌گونه حد و مرزی نداشت و بارها از حدود دینی نیز خارج می‌شد و تنها بر اساس نظر شخصی خلیفه پیش می‌رفت. به‌گونه‌ای‌که او حتی در برخورد با فرزندان خود در عصر خلافت از این سختگیری استفاده می‌کرد. چنان‌که یک بار وقتی یکی از فرزندانش لباس زیبایی پوشیده بود، از خلیفه کتک مفصلی خورد که از شدت آن به گریه افتاد. وقتی حفصه به او اعتراض کرد. خلیفه در پاسخ گفت: او خود را گرفته بود، من او را زدم تا تحقیرش کرده باشم.[۲]

این شخصیت روحی خلیفه در کار فکری و سیاسی و اجرایی او نیز تأثیر شدیدی داشت. او مدیریت را عبارت از نوعی سختگیری می‌دید و می‌کوشید تا با این سختگیری همگان را تحت کنترل درآورد. این اخلاق سبب شده بود تا در انتخاب فرمانداران خود نیز معیار خشونت را معیاری اساسی تلقی کند.[۳] به همین جهت، مدیران سختگیر را می‌پسندید، حتی اگر از لحاظ تقوا چندان پایبند نباشند.[۴]

برداشت دینی او نیز متأثر از این روحیه بوده و از او شخصیتی افراطی ساخته بود که چهرهٔ خشنی از دین اسلام که دین رأفت و رحمت بود، ارائه می‌کرد. گزارش‌های موجود درباره تازیانه وحشت‌انگیز او در منابع، چهره‌ای دهشتناک از فردی که در جایگاه خلافت است و در رأس حاکمیت جامعهٔ اسلامی قرار دارد، ترسیم کرده است.[۵] از تازیانهٔ خلیفهٔ دوم، مردان، زنان و حتی کودکان در امان نبودند، و به‌سبب تکرار این عمل و ایجاد وحشت از رفتار او بود که گاه کودکان از دیدن وی وحشت‌زده فرار می‌کردند.[۶] رفتار خلیفهٔ دوم با زنان مسلمان نیز در دوران خلافت بسیار سخت، خشن و طبق معیارهای شخصی بوده که هیچ تناسبی با سیره نبوی نداشت.[۷]

امام علی﵇ از وضع نابسامان و ناهنجاری‌های پدیدآمده برای جامعه در عصر خلیفهٔ دوم سخن می‌گوید و وضع مردم را در این دوره آشفته و پرتنش می‌داند: «به خدا قسم! امت در زمان او دچار اشتباه و ناآرامی و دورویی و رنگارنگ شدن و انحراف از راه خدا شدند.»[۸]

---

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج۳، ص۴۳۳.
۲. عبدالرزاق صنعانی، المصنف، ج۱، ص۴۱۶.
۳. احمد بن محمد ابن‌عبد ربه اندلسی، العقد الفرید، ج۱، ص۱۵.
۴. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام؛ تاریخ خلفا، ص۷۷.
۵. محمد بن احمد شربینی، مغنی المحتاج، ج۴، ص۳۹۰.
۶. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج۷، ص۸۹.
۷. سعید داودی، رفتارشناسی خلیفهٔ دوم، ص۲۱.
۸. نهج البلاغه، خطبهٔ ۳.

در اثنای پیکار صفین و جریان حکمیت بود که گروهی از دل سپاه امام پدید آمدند که دارای وجدان دینی آشفته و متمسک به اندیشهٔ ناپایدار و تردیدی آشکار بودند. آنان با طرح شعار «لاحکم الا لله»، سعی بر القاء تفکر و اندیشهٔ خود بر دیگران داشتند. از این نظر خوارج پدیده‌ای جز تعصب دینی کورکورانه نبود که حساسیت شدیدی در نظریات دینی داشتند و جدلشان آمرانه بود و نظری جز نظر خود را برنمی‌تافتند.[۱] جنگ نهروان توسط همین گروه خوارج بر امام‌ؑ تحمیل شد و امام‌ؑ از آنها تعبیر به مارقین نمود.[۲]

ظهور این گروه، سمبل گرایش افراطی جهان اسلام در عرصهٔ سیاست و اندیشه بود.[۳] باید گفت خوارج با تکیه بر اندیشهٔ خلیفهٔ دوم در جامعهٔ اسلامی ظهور یافته و خلیفهٔ ایدئال خود را در عمر بن خطاب دیده و می‌جستند. در اندیشه و عملکرد آنها نیز می‌توان به وضوح تأثیرات فرهنگی شخص خلیفهٔ دوم را مشاهده کرد. سختگیری خشن و غیراصولی در امور دینی و عدم انعطاف و رأفت اسلامی، ویژگی خاص خلیفهٔ دوم است که به‌صورت افراطی‌تر و البته به شکل جمعی و جریانی در مارقین دیده می‌شود. آنها همانند عمر بن خطاب پیچیدگی ذهنی و فکری را تاب نیاورده و در مقابل اندیشیدن و تفکر مقاومت می‌کردند. در چالش‌های فکری راحت‌ترین راه‌حل ممکن از نظر آنها برخورد خشن و حذف بود که مشخص است این شیوه با اصول بنیانی اسلام که بر اساس فهم و درک قلبی و عقلی است سازگاری ندارد.

اعتراض عمر بن خطاب به پیامبرﷺ که در روایات تاریخی و حدیثی ذکر شده و شامل موارد متعدد و در موقعیت‌هایی مختلف می‌باشد،[۴] را باید شباهت جدی میان اندیشهٔ خلیفهٔ دوم و گروه خوارج دانست؛ چراکه اصل شکل‌گیری خوارج نیز بر مبنای اعتراض بود و شیوه اعتراض آنان نیز در عمل بسیار شبیه رفتار عمر بن خطاب می‌باشد.

نکته‌ای که درباره خوارج و دیگر افراطی‌ها صادق می‌نماید، آن است که اگرچه آرمان آنان، از جهاتی والاتر می‌نماید، اما شیوهٔ عملکردشان به گونه‌ای است که توده‌های مردم نمی‌توانند با آنان سازگاری داشته باشند. درواقع ظاهرگرایی و حرکت قشری ویژگی گروه‌ها و افراد افراطی است که مبنای درست عقلی و دینی ندارد.

خوارج در تاریخ اسلام به دلیل آرمان‌گرایی ظاهری و سخت‌گیری بیش از حد در تفسیر دین، از توده‌های مردم فاصله گرفتند. ویژگی اصلی این گروه‌ها، قشری‌نگری و تأکید بر ظاهر احکام بدون توجه به روح و عمق تعالیم دینی است. این رویکرد که اغلب فاقد پشتوانهٔ عقلی و انعطاف دینی است، باعث می‌شود که نتوانند با نیازها و واقعیت‌های زندگی مردم هماهنگ شوند.

---

۱. عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی بن ابی‌طالب‌ؑ، ج۵، ص۳۶۹.

۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۲.

۳. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام؛ تاریخ خلفا، ص۳۰۷.

۴. ر.ک. عبدالحسین شرف‌الدین عاملی، المراجعات، ص۵۲۷.

عراق به دلیل تنوع قبیله‌ای و وجود گروه‌های مختلف با عقاید متنوع، بستر مناسب‌تری برای ظهور گروه‌های افراطی، مانند خوارج فراهم می‌کرد، اما جامعهٔ شام در مقایسه با عراق (به‌ویژه کوفه و بصره) از انسجام قبیله‌ای و اجتماعی بیشتری برخوردار بود و معاویه با استفاده از روابط قبیله‌ای و ایجاد وفاداری در میان قبایل شام، توانسته بود یکپارچگی نسبی ایجاد کند. در مقابل، عراق به دلیل تنوع فکری، اختلافات قبیله‌ای و بحث‌های کلامی، بستر مناسب‌تری برای ظهور این گروه فراهم کرد.

خوارج را باید از این منظر دید تا فهم درستی از چگونگی پیدایش تا رفتار آنان را قابل فهم دانست، به تعبیر دیگر، ظهور خوارج یکی از بارزترین میوه‌های توسعهٔ ناهمگون دوره خلفاست که جلوه‌ای از امتزاج فرهنگ جاهلی و فرهنگ اسلامی با تأثیرپذیری از فرهنگ بیگانه بود و نیز میوه هویتی است که اوج آن در شهر کوفه بود.[۱]

چهرهٔ خشن خوارج در عرصهٔ اجتماعی چنان شهرت دارد که نیاز به بیان موارد نیست. قتل فجیع عبدالله بن خباب بن ارت به همراه همسر باردارش به جرم اظهارنظر درباره حکمیت، درحالی‌که به او امان داده بودند،[۲] چهرهٔ خشن و لجاجت آنان را نشان می‌دهد.

ابن ابی‌الحدید درباره خوارج می‌نویسد: «از خبرهای شنیدنی یکی این است که خوارج، در مسیر راه خود به دو مرد، یکی مسلمان و دیگری نصرانی، برخوردند. چون عقیدهٔ آن فرد مسلمان، غیر از عقیدهٔ آنان بود، او را کشتند و مرد نصرانی را رها کردند و گفتند: تحت ذمّهٔ مسلمانان است و باید حفظ ذمّه شود.»[۳]

پیروان جریان خوارج با توجه به تغییرات دورهٔ عثمان و نارضایتی از این دوره به‌شدت خواهان بازگشت به دورهٔ خلیفهٔ دوم بودند که می‌توان از آنها با عنوان «شیفتگان عمر» نیز یاد کرد. در بصره و کوفه جریان طرفدار عمر حضور داشتند و در تقابل جدی با امام﵇ و گروه اصحاب آن حضرت قرار داشتند.[۴]

در مجموع تفسیر گزینشی از شریعت توسط خوارج و تکیه بر تفسیر ظاهری از آیات قرآن مشخصهٔ بارز خوارج است که این نگرش نیز مشابه رویکرد عمر بن خطاب در اجرای سختگیرانه احکام شریعت بدون توجه به مصالح عمومی بود. همچنین جمود فکری و تفسیر ظاهری و غیرقابل انعطاف از متون دینی توسط خوارج نیز بسیار شبیه اقدامات خلیفهٔ دوم در حل مسائل نوپدید می‌باشد. با این توصیف، تشابه اندیشه و منش خلیفهٔ دوم با خوارج را در مواردی همچون خشونت، اجتهاد در برابر نص، تفسیر گزینشی از شریعت، تحجر و ساده‌اندیشی و مواردی از این دست را می‌توان نام برد.

---

۱. شکرالله خاکرند، سیر تمدن اسلامی، ص۲۹۴.

۲. عزالدین ابن‌اثیر جزری، اسد الغابة، ج۳، ص۱۵۰.

۳. عبدالحمید بن هبةالله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۷۸.

۴. سیدمحسن شریفی و شکرالله خاکرند، «راهبرد امام علی﵇ در برابر جریان فکری شیفتگان شیخین در دوره خلافت»، ص۲۲۵.

نتیجه‌گیری

توسعهٔ دورهٔ خلفای سه‌گانه، توسعهٔ ناهمگون مبتنی‌بر عرف و استبداد رأی بود. این توسعه بر مبنای ترکیب بنیهٔ عربی و نگاه قبیله‌ای، اگرچه توانست سرزمین‌هایی را فتح کند، نتوانست زمینه‌ساز تأسیس تمدنی منبعث و خودجوش به مقتضای نگاه معرفتی قرآن باشد. درنتیجه جامعه از فرهنگ اصیل اسلامی دور شده و دچار برداشت‌هایی از اندیشه و رفتار این سه خلیفه شد و توسعهٔ عرفی زمان خلفا بر توسعهٔ فرهنگ دینی غبله یافت.

با این توضیح، هر یک از سه جنگ داخلی دورهٔ خلافت امام علی﵇ که پس از دورهٔ خلفای سه‌گانه بر آن حضرت تحمیل شد، مبتنی‌بر اندیشه و رفتار خلفایی بود که هر یک به شکلی ظاهر می‌شدند. در همین راستا مشابهت‌های میان اندیشه و رفتار خلفا با این معارضان و جنگ‌افرزوان مورد بررسی قرار گرفت.

این مشابهت‌ها نشان می‌دهد که مخالفان امام علی﵇ در هر سه نبرد، از الگوهای فکری و عملی خلفای پیشین تقلید می‌کردند، اما تفاوت‌هایی در انگیزه‌ها و روش‌ها داشتند.

جنگ‌های سه‌گانه دوران امام علی﵇ نه‌تنها نمایانگر چالش‌های سیاسی و اجتماعی آن زمان بودند، بلکه به طرز معناداری بر تفکرات و روش‌های مدیریتی سه خلیفهٔ نخست (ابوبکر، عمر و عثمان) دلالت دارد. این جنگ‌ها نشان‌دهنده تحولات سیاسی و اجتماعی پس از خلافت می‌باشد که به‌طور مستقیم به سیاست‌ها و اقدامات سه خلیفهٔ نخست بازمی‌گردد. این تحولات در نهایت به جنگ‌های خونین و ناامنی در زمان امام علی﵇ انجامید.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۳۶۶.

ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبةالله، *شرح نهج البلاغه*، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

ابن‌اثیر جزری، عزالدین، *اسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ق.

ابن‌اعثم کوفی، احمد بن اعثم، *الفتوح*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ق.

ابن‌سعد، محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.

ابن‌عبد ربه اندلسی، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.

ابن‌هشام، عبدالملک بن، *السیرة النبویة*، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.

احمد بن حنبل، *مسند احمد*، بیروت، دارصادر، بی‌تا.

بختیاری، شهلا و همکاران، «سنخ‌شناسی رفتار سیاسی مخالفان امام علی﵇ در دوره خلافت»، ۱۳۹۰، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، ش ۸، ص۱-۲۶.

بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.

ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.

جابری، محمدعابد، *عقل سیاسی در اسلام*، ترجمهٔ عبدالرضا سواری، تهران، گام نو، ۱۳۸۴.

جاحظ، عمرو بن بحر، *البیان و التبیین*، بیروت، دار و مکتبة الهلال، ۲۰۰۲م.

جعفریان، رسول، *تاریخ تحول دولت و خلافت*، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۷.

جعفریان، رسول، *تاریخ سیاسی اسلام؛ تاریخ خلفا*، قم، دلیل ما، ۱۳۸۳.

جعفریان، رسول، مقالات و رسالات تاریخی، تهران، نشر علم، ۱۳۹۲.

حکیمی، محمدرضا، *امام در عینیت جامعه*، قم، دلیل ما. ۱۳۸۲.

خاکرند، شکرالله، *سیر تمدن اسلامی*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۲.

خلیفة بن خیاط، *تاریخ خلیفه*، تحقیق فواز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

داودی، سعید، *رفتارشناسی خلیفه دوم*، قم، امام علی بن ابی‌طالب، ۱۳۹۲.

سلیمانی امیری، جواد، *جریان‌شناسی فکری سیاسی صدر اسلام*، قم، وثوق، ۱۳۹۵.

سیف‌اللهی، سیف‌الله، *جامعه‌شناسی اصول مبانی و مسائل اجتماعی*، گناباد، مرندیز، ۱۳۷۳.

شربینی، محمد بن احمد، *مغنی المحتاج*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.

شرف‌الدین عاملی، عبدالحسین، *المراجعات*، قم، المجمع العالمی لاهل‌البیت﵈، بی‌تا.

شریعتی، علی، *مجموعه آثار (بازشناسی هویت ایرانی اسلامی)*. تهران، چاپخش، ۱۳۷۷.

شریفی، سیدمحسن و شکرالله خاکرند، «راهبرد امام علی﵇ در برابر جریان فکری شیفتگان شیخین در دوره خلافت»، ۱۴۰۱، *تاریخ*، ش ۶۴، ص۲۱۷-۲۳۵.

شیخاوندی، داور، *آسیب‌شناسی اجتماعی*، تهران، نشر و پخش کتاب، ۱۳۵۰.

صنعانی، عبدالرزاق، *المصنف*، بیروت، بی‌نا، ۱۳۹۲ق.

طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)*، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق.

عاملی، سیدجعفر مرتضی، *الصحیح من سیرة الإمام علی*، قم، ولاء المنتظر، ۱۴۳۰ق.

عبدالمقصود، عبدالفتاح، *امام علی بن ابی‌طالب*، ترجمهٔ سیدمحمدمهدی جعفری، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳.
عسگری، سیدمرتضی، *أحادیث أم المؤمنین عایشه*، قم، مجمع العلمی الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
عسگری، سیدمرتضی، *عایشه در دوران امیرمؤمنان*، ترجمهٔ محمدصادق نجمی و هاشم هریسی، قم، مهراستوار، ۱۳۵۲.
غلامی، یوسف، *پس از غروب*، قم، نجم‌الهدی، ۱۳۸۸.
فیرحی، داود، *تاریخ تحول دولت در اسلام*، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۹۱.
قائمی، علی، *آسیب‌ها و عوارض اجتماعی؛ ریشه‌یابی، پیشگیری، درمان*، تهران، امیری، ۱۳۷۰.
کافی، مجید، *جامعه‌شناسی تاریخی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
گی‌روشه، *تغییرات اجتماعی*، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱.
لمبتون، آن کاترین سواین فورد، *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمه و تحقیق عباس صالحی. تهران، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.
مساواتی، مجید، *دیدگاه‌های جامعه‌شناسی درباره تغییرات اجتماعی*، تهران، مؤلف، ۱۳۷۲.
مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب*. قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
مصباح یزدی، محمدتقی، *در پرتو ولایت*، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.
مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، قم، کنگرهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
یعقوبی، احمد بن واضح، *تاریخ الیعقوبی*، دار صادر، بی‌تا.